



فهرست

موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت	۲
پیشگفتار	۲
یادآوری مباحث	۲
مبحث سوم	۳
معنای اول	۳
معنای دوم	۳
معنای سوم	۴
نکته دوم	۴
نتیجه	۶
خلاصه بحث	۷
مبحث چهارم	۷
مسأله	۷
احتمال اول	۷
احتمال دوم	۷
احتمال سوم	۸
احتمال چهارم	۸



موضوع: فقه روابط اجتماعی/عدالت/

پیشگفتار

بحث در اولین دلیل در باب حق الهی بود که در مقام اول از مباحث عدل و ظلم به نظر می‌آمد ما حق الهی را باید به عنوان مبنای عدل مورد بررسی قرار بدهیم
دلیل اول؛ قاعده وجوب شکر
در قاعده وجوب شکر، مبحث اول در مورد انعام و نعمت بود که ارکان و نکات مرتبط با آن تا آنجا که در حکم تأثیر احتمالی وجود دارد را بیان کردیم.
در مبحث دوم، شکر و ارکان شکر و نکاتی که در باب شکر مطرح است و باز می‌تواند در آن حکم مؤثر باشد، بیان شد.
این دو مبحثی بود که ذیل قاعده ملاحظه کردید.

یادآوری مباحث

البته قبل از ورود در بحث قبل این را یادآوری کنیم که آن تعمیم و توسعه در مراتب شکر، هم در روایات وجود داشت و هم تحلیل عقلی هم با آن مساعد بود ولو اینکه با آن‌ها شکر هم نگوئیم باز اینکه در برابر نعمت مراتب شکر وجود دارد که از مسائل معرفتی و شناختی و قلبی و آن حال سپاس آغاز می‌شد که اینها درجاتی از مسائل قلبی و درونی بود و به مسئله زبان می‌رسید که شاید وضع لغت اول در همان زبان باشد یا در آن حال روحی مترتب بر امر معرفتی یا اینکه در آن زبان باشد.
البته مرتبه بعد زبان بود و بعد هم به افعال و اعمال می‌رسید که در روایات هم آمده است که طاعات الهی می‌تواند شکر باشد بلکه از تجلیات شکر است.
عنوان شکر لغویاً صادق باشد یا نباشد می‌تواند از تبعات شکر و نتایج شکر باشد.
آن که یک یادآوری نسبت به آن‌ها داشته باشیم این است که در مباحث فلسفی و عرفانی گاهی مقداری هم از این دایره‌هایی که بیان کردیم وسیع‌تر و احیاناً عمیق‌تر پرداخته شده است. در واقع ما الان در آن توسعه و تعمیم معنای موسع شکر گفتیم از امور قلبی دل دادن به او توجه به اینکه نعمت از اوست و نوعی سرسپردگی و تواضع در برابر او شروع می‌شود و تا به زبان و عمل و جوارح
این یک تعمیم بالایی بود که هم عقل با این تعمیم و گستره دایره شکر همراهی داشت، هم این که روایات هم با این سازگار است.

اما در نگاه‌های فلسفی و به خصوص عرفانی در عرفان‌های عملی و نظری یک تعمیم‌های دیگری هم داده شده است یا دقت‌های دیگری هم انجام شده است و با آن نگاه‌های دیگر مراتب دیگر یا دایره‌های دیگری هم برای شکر ذکر شده است که آن را ورود نکردیم مثلاً در منازل السائِلین به درجاتی از آن اشاره می‌کند. اینکه می‌گوید شکر حقیقی؛ یک درجه‌اش این است که این پدیده را آیه ببیند، نگاه آیه‌ای به این پدیده و آن نعمتی که به او داده شده است، اساس شکر را این می‌داند، نگاه آیه‌ای باشد بعد می‌گوید درجه بالاتر این است که آن را نبیند، خدا را آنجا ببیند. آیه را هم نبیند و هکذا تا به شهود و فنا و امثال آن‌ها می‌رسد.



در هر صورت با آن ادبیات یک داستانی در باب شکر وجود دارد که به این اشاره بسنده می‌کنیم. بعضی از آن‌ها شواهدی در روایات دارد و بعضی مطابق قواعدی است که در جای خود باید بحث بشود.

مبحث سوم

قبل از اینکه به آن وجوب و حکم برسیم، قاعده مقابل این در واقع یک روی دیگر این سکه وجوب شکر است خوب است اشاره بکنیم و آن قبح کفران نعمت است. این قاعده می‌گوید حسن شکر منعم یا وجوب شکر منعم، در نقطه مقابل هم قاعده‌ای هست که قبح کفران نعمت است اینجا هم چند نکته عرض بکنیم و تأکید بر این روی دیگر قاعده به دلیل این است که در آن حکم این قاعده مؤثر است. قبح کفران نعمت شبیه وجوب یا حسن شکر منعم است که چند پایه محوری دارد؛ یکی نعمت است که بحث کردیم انعام و نعمت و ارکان و عناصر و درجات آن محل بحث قرار گرفت و آن نقطه دوم در این قاعده کفران است که راجع به این چند جمله بحث بکنیم.

معنای اول

در باب کفران واضح است که از ماده کفر می‌آید، کفر هم به معنای ستر است منتهی از آن معنای لغوی و به تناسب آن منتقل به معنای دیگری شده است به ویژه در شریعت. در شریعت یعنی در قرآن و روایات گفته شده است کفر به دو معنای اصلی است، معانی و استعمالات متعددی دارد ولی دو معنای اصلی در این ماده در فضای شرع مطرح شده است، یکی کفر اعتقادی است که انکار، نفی، جحود، نسبت به وجود خداوند متعال، این یک معنا است که همین معنای اول که امر اعتقادی است البته از انکار و جحود خداوند متعال به اموری که در دایره همین اعتقادات قرار می‌گیرد تعمیم پیدا کرده است. انکار و جحود رسالت تا آن حدی که به ارتداد می‌رسد. این یک معنا است که پایه اول آن کفر بالله است و گستره‌ای به نفی همه آن چیزهایی که اعتقاد به آن‌ها ضروری است یا حتی گاهی آن که اعتقاد به آن لازم است، یک دایره از مضیق به موسع هم اینجا متصور است. اما همه آنچه در این دایره قرار می‌گیرد؛ جامعش این است که در حوزه اعتقاد است، نفی اعتقادی است. این یک معنا است که معمولاً هم به این کفر گفته می‌شد.

معنای دوم

کفر عملی است که با بحث ما ربط دارد، ناسپاسی در برابر خداوند که این کفر عملی حوزه‌های اخلاقی و رفتاری و اعمال و آنچه مربوط به احکام و فقه است را در برمی‌گیرد و برای تفکیک اینها گاهی به این دومی کفران گفته می‌شود. ولی کفر هم بر آن صادق است و کَفَر در هر دو معنا به کار رفته است. ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾، همان‌جا بعضی گفته‌اند کفر در اینجا به معنای اول است و بعضی گفته‌اند به معنای دوم است



معنای سوم

البته یک معنای سومی هم وجود دارد که ممکن است آن معنای سوم باشد که کفر به معنای مشترک بین اعتقادی و عملی است. یعنی آن مفهومی متصور باشد که هم آن نفی اعتقادی و نفی عملی را در بر بگیرد. این دو معنا است و احیاناً معنای سوم که معنای جامع مشترک بین اینها باشد. ریشه آن است و به این سمت می‌آید که ملاحظه کردید. باز تأکید می‌کنم هر یک از آن دو معنای اعتقادی و عملی، دوائر مضیق و موسع دارد و روشن است و استعمالات آن در قرآن و روایات دیده می‌شود. این یک نکته که واضح و معلوم است.

نکته دوم

که در این قاعده قبح کفران نعمت عقلاً، مطرح است، کار به شرع نداریم، این است که از یک منظر دیگری، کفر یا کفران دو شکل می‌شود معنا کرد؛
یک بار است که آن را یک معنای وجودی تفسیر می‌کنیم و نتیجه آن علاقه تضاد بین کفر و شکر می‌شود.
و یک بار است که آن را به معنای عدم و عدم ملکه‌ای معنا می‌کنیم آن وقت علاقه عدم و ملکه می‌شود و واسطه هم آنجا که شأنت دارد متصور نیست.
این از منظر دیگر پس می‌شود گفت همان کفر به معنای دوم که کفران عملی است دارای دو تفسیر است، یک تفسیر که کفر را امر وجودی درونی بگیریم. یکی اینکه یک امر عدمی بگیریم و این دو اهمیت بالایی دارد.
البته این بحث تقریباً در بسیاری از دوگانه‌های اخلاقی متصور است، در بسیاری از دوگانه‌هایی که یک طرف فضیلت است و یک طرف رذیلت است این مسئله وجود دارد که آن طرف رذیلت و آن طرف که شائبه امر عدمی دارد دو جور می‌شود تفسیر کرد؛ یک تفسیر مضیق وجودی مضیق که نتیجه آن تضاد بین فضیلت و رذیلت می‌شود و یک تفسیر موسعی که نتیجه آن عدم ملکه می‌شود
در جاهایی تضاد وضوح بیشتری دارد و در یک جاهایی معنای دوم عدم ملکه وضوح بیشتری دارد؛ به عنوان مثال در سخاوت و بخل، سخاوت گشاده‌دستی، بخل را می‌شود وجود معنا کرد که مضاد آن می‌شود که شاید اظهر باشد و می‌شود یک معنای عام‌تری کرد که عدم سخاوت باشد، فی‌ما شأنه السخاوه که آن وقت اوسع می‌شود و هکذا. این یک نکته‌ای است که به عنوان یک اصل عام، در اکثر یا همه مواردی که فضیلت و رذیلت در برابر هم قرار می‌گیرد در علم اخلاق، باید مورد توجه قرار داد و آن نکته‌ای که مقابل فضیلت را دو جور می‌شود تفسیر کرد؛ یک تفسیر محدد و مضیق‌تری که آن را امر وجودی یا شبه وجودی مقابل آن می‌گیرد یا عدم می‌گیرد که فی‌ما شأنه تصور می‌شود
فرق یک و دو این است که در اول واسطه متصور است و در دومی واسطه متصور نیست. اگر بخل را به معنای خاص وجودی بگیریم؛ یا سخاوت است یا بخل است و بین آنها واسطه است. یعنی یک اعمالی است که اعمال سخاوتمندانه یا بخیلانه نیست، ولی اگر بخل را به معنای عدمی بگیریم، همه اعمال یا سخاوت است یا بخل است که البته آنجا معنای اول اوضح است



ولی توجه به این دو معنای وجودی و عدمی لازم است و نتیجه هم وجود و عدم وجود واسطه است و نتیجه این است که اگر احکامی عقلی یا شرعی برای طرفین ذکر شده است؛ اگر معنا وجودی باشد، در آن حد واسطه آن احکام جاری نیست و اگر عدمی باشد آن احکام در همه آن افعال جاری است و موضوعی خارج از آن احکام قرار نمی گیرد.

این یک مطلب کلی است که در اینجا هم متصور است؛ اینجا وقتی می گوئیم کفران نعمت، یک بار است که به معنای وجودی محدد آن را تفسیر می کنیم که اینجا در واقع یک اقدامی که در آن ناسپاسی هست از شخص صادر می شود، یک عنایتی است یک اقدامی است یک عملی است که میز آن ناسپاسی است و ناسپاسی یعنی آن و بین آن واسطه می شود. کسی نعمتی به کسی داده است، یک بار است که می گوید متشکرم، این شکر.

یک بار این است که رو از او برمی گرداند؛ یک جور بی اعتنائی ابراز شده و با عنایت است، این کفران می شود یک وقت بی خیالی و بی تفاوتی عبور می کند واقعاً عنایتی در اینکه از قلب او بگیریم و در قلب او نه حال سپاس پدید آمده است و نه آن حال خاص وجودی که بی اعتنائی و پس زدن آن احسان و انعام است. از حال هم شروع بکنیم این دو حال درونی است.

آن واسطه آنجایی است که حالی در او پیدا نشده است، مثل وقتی که اصلاً غافل است، اگر بگوئیم آنجا کفران صدق می کند لاقلاً آنجا که توجه دارد که او این نعمت را داده است ولی نه حال خضوعی در او پیدا می شود نه یک حال سرکشی و چیزهایی از این قبیل. این معنای اول است.

اما در معنای دوم کفران مقابل شکر به معنای عام عدم است هر فردی در برابر انعام منعم یا آن حال خضوع و سپاس پیدا می شود وقتی که توجه دارد، شأنیت دارد، آن حال پیدا می شود. این شکر می شود که احیاناً به زبان هم جاری می شود. یا این است که آن حال پیدا نمی شود که دو قسم دارد؛

۱- اینکه حال مقابله دارد

۲- اینکه بی حال است. حالی برای او در برابر نعمت منعم پدیدار نشده است. این می شود واسطه و کفر این را هم می گیرد. یعنی بی توجهی و عدم اعتنا، آن هم نوعی کفران است، این معنای عام است. این در قلب بود.

همین موضوع در مراتب دیگر شکر هم هست، در زبان هم هست، در زبان یک بار می گوئیم کفران معنای مضیق دارد وجودی است یعنی اینکه حرفی از او صادر بشود، یا در اشارات او ظاهر بشود.

و کفران یعنی اینکه معنای وجودی پیدا نکند و چیزی از او صادر بشود، در زبان یا در اشاره و امثال این.

معنای دوم این است که کفران ثناء علی ما اولاه المعروف که در تعریف شکر آمده بود، الثناء علی المنعم لما اولاه بالمعروف، این صادر نشود یا خلاف آن صادر بشود یا اینکه چیزی نگویید و از آن بگذرد.

این دو معنایی است که اینجا متصور است و واقعاً هر دو معنا وجود دارد، یعنی کفران هم بالمعنی الاول که معنای وجودی مضیق است و واسطه پیدا می شود به کار می رود و استعمال می شود و هم به معنای دوم که عدمی است و شمول دارد، دایره آن اوسع می شود و واسطه ای فیما شأنه برای آن متصور نیست. در روایات هم گاهی به این معنای دوم توجه شده است.



یک بار هر دو اصطلاح هر دو بالفعل وجود دارد، ممکن است گفته شود وجود ندارد، ممکن است گفته شود معنای اول آن وجودی بوده است و بعد تعمیم پیدا کرده است و ممکن است گفته شود معنای اول عدمی موسع بوده است و بعد اصطلاح مضیقی هم پیدا شده است اینها همه در لغت راه دارد و بعید نیست که دو اصطلاح باشد

آن نکته مهمی که اینجا در احکام و قواعد عقلی و شرعی باید توجه کنیم این است که کفر ولو معنای دوم باشد، این دو نوع دارد و دو مصداق دارد، یک کفر عدمی است و یک کفران وجودی است.

فرض کنیم در لغت، اصلاً لغتی برای اینها وجود ندارد، بحث لغوی نیست، عقل که می‌خواهد حکم بدهد اینها را باید جدا توجه کند. ممکن است همه حرف‌هایی که جلسه قبل و امروز می‌زنیم برای این است که دایره مضادیق و انواع را باز کنیم ببینیم حکم روی همه آمده است، یا اینکه این مراتب و درجات در حکم عقل متفاوت است، این فقط برای توجه به این است

مباحث لغوی هم البته اهمیت دارد.

نتیجه

این بحث این است که نسبت منعم علیه به منعم در برابر انعام او سه حالت است؛ (عقلی این است)

۱- در قلب و درون یک حال روان‌شناختی سپاس است.

۲- یک حال روان‌شناختی ناسپاسی است، یک نوع عنایت سلبی در مقابل او.

۳- یکی هم حالی است که حال بی‌توجهی و سلبی و امثال اینها در قلب است

در زبان هم این‌طور است؛

۱- ثنا داشته باشد

۲- یا ذم بکند یا چیزی که نوعی مقابله را افاده بکند.

۳- اینکه چیزی از او صادر نمی‌شود و بی‌اعتنا از کنار آن می‌گذرد.

مراتبی که در انعام گفتیم و در شکر گفتیم و الان در کفر می‌گوییم و بعد به مبحث اصلی که می‌رسیم می‌خواهیم بدانیم این

مراتب چه نسبتی در آن حکم دارد و حکم چگونه است؟!

روان‌شناختی که می‌گوییم (ما اینجا به این معنای به کار می‌بریم) یعنی احوالی که غیر از آن بحث‌های شناختی است در حوزه‌های

هیجانات، عواطف و احساسات و امثال اینها قرار می‌گیرد که عمدتاً (همه نه) بخش عمده‌ای روانشناسی به تحلیل این احوال روحی

که به آن مقوله علم و شناخت کار ندارد می‌پردازد، فصل اصلی روانشناسی این قسمت است.

در آیات قرآن کفر به معنای اول اعتقادی به کار رفته است و هم در معنای کفر عملی به کار رفته است و هم ممکن است در

یک جاهایی به معنای جامعی است که مطلق آن‌ها را می‌گیرد. ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾ ممکن است

کسی بگوید کفرتم در اینجا هم کفرتم عقلی را می‌گیرد و هم عملی را می‌گیرد.

ممکن است گفته شود به دلیل اینکه إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ آمده است، این کفر اعتقادی است و آیات دیگر هم هست که کفر و

کفران در آن اطلاق شده است و بحث‌های تفسیری آن طبعاً مفصل‌تر است.



خلاصه بحث

تا اینجا؛

- ۱- یک بحث در مورد انعام و نعمت و ارکان و انواع و اقسام و مراتب بیان کردیم.
- ۲- یک بحث در مورد شکر به همین صورت بیان کردیم.
- ۳- یک بحث در مورد کفران و کفر به همین شکل بیان کردیم البته خیلی از بحث‌های آن با شکر مشترک است در کفر نگفتیم فقط دو نکته ویژه را اینجا بیان کردیم و الا کفران مثل آن‌ها مراتب و درجات دارد، قلبی، زبانی، جوارخی تا در معاصی می‌آید که در عمل کفران تجلی می‌کند. مراتبی که آنجا می‌گفتیم و بعضی تقسیمات و مراتب دیگر هم در کفران هم متصور است. همه اینها عقل عملی حتی قبل از شرع این بحث‌ها وجود دارد.

مبحث چهارم

حکمی است که عقل دارد، عقل چه حکمی بر شکر و کفر به معنای کفران مترتب می‌کند؟
آنکه در السنه رایج است در طرف ایجابی این است که وجوب الشکر المنعم و نسبت به طرف سلبی، قبح کفران است. البته این دومی کمتر است ولی وجود دارد.

مسألة

در اینجا نکته مهمی که باید به آن توجه داشت این است که تمام مراتب انعام با آن طول و تفصیلی که گفته شد، مستلزم وجوب شکری است ولو به یکی از اشکال آن شکر؟ یا خیر؟

احتمال اول

قطعاً آن که نمی‌شود به آن ملتزم بود و عقل هم حکم نمی‌کند این است که کسی بگوید همه مراتب انعام از ادنی المراتب تا اعلی المراتب مستلزم همه مراتب شکر است.
این احتمال اول است که قطعاً عقل به آن حکم نمی‌کند.
اولین احتمال در حکم عقل این است که کسی بگوید وجوب (وجوب هم به معنای الزام) جمیع مراتب شکر برای جمیع مراتب نعمت است. معلوم است که عقل به این حکم نمی‌کند و اصلاً امکان هم ندارد.
بنخواهیم بگوییم جمیع مراتب شکر برای جمیع مراتب انعام هست و آن هم واجب است، این قطعاً نیست.

احتمال دوم

این که حسن ممکن است با همین اطلاق در دو طرف باشد، ممکن است، اولاً و بالذات بگوییم حسن همه مراتب شکر برای همه مراتب انعام، این چیز پسندیده‌ای است، برای نعمت کمی که کسی داده است، یک سپاس درجه بالایی انجام بدهد، خوب است البته همه احکام عقلی مثل احکام شرعی مزاحم هم دارد، ممکن است این عنوان مزاحم جایی بیاید و آن را محدود بکند.
پس؛

- ۱- جمیع مراتب شکر برای همه انعام وجوب داشته باشد، خیر این واضح است.



۲- همین حسن داشته باشد، این بعید نیست.

احتمال سوم

اینکه دایره‌های قطعی هست که آنجا حکم الزامی وجود دارد، اطلاق همین حسن و قبح بود، اطلاقی مستوعب یا اینکه کنیری از مراتب را بگیرد. گفتیم وجوب و الزام با این دو اطلاق در انعام و شکر، نیست، اما یک درجاتی هست که آنجا وجوب و الزام هست و این درجه همان چیزی است که در کلام ما بوده است. قاعده را به شکل کلی می‌گویند ولی قاعداً مقصودشان یک دایره مضیق‌تری است چون کسی نمی‌تواند بپذیرد بگوید شکر هر انعامی واجب عقلی است، واقعاً عقل چنین حکمی ندارد. بگوییم حسن؛ عقل می‌گوید واقعاً حسن است، در طرف انعام عقل به طور مطلق می‌گوید حسن است ولی در طرف شکر به نحو اطلاقی یا استیعاییه، جای تأملی دارد گرچه استیعاب آنجا هم خیلی دایره وسیعی دارد. گفتیم لغت روی زبان وارد شده است، در زبان هم ثنا لما اولاه بالمعروف است، یعنی باید توجه به این باشد که این برای آن است و برای آن، صیغه ثنا و مدح انشاء می‌شود و از آنجا به امور قلبی و معرفتی منتقل شده بود از یک سو و از آن طرف به اعمال و مسائل جوارحی از سوی دیگر. حسن شکر منعم علی الاطلاق بخصوص از حیث انعام، تردیدی در آن نیست و از حیث مراتب شکر هم وسیع است الا اینکه در جاهایی استثناء بخورد و اگر استثناء نخورد عناوین مزاحم هست. قبح کفران؛ اگر کفران را به معنای عام بگیریم، قبح کفران، حرمت نیست، یعنی شامل امر عدمی و بی‌توجهی هم بشود آن هم در مقابل هر نعمتی و هر منعمی. به مراتب نعم و مراتب انعام و منعم. حرمت ندارد، قبح صددرصد ندارد. ولی بعید نیست اینجا آن قبح درجه نازله در همه مراتب کفران باشد.

احتمال چهارم

حکم چهارم این است که حتماً در مواردی عقل ما حکم می‌کند که کفران قبیح قطعی است و در نتیجه وجوب شکر هم وجود دارد. این قدر متیقن این مسئله همان خداوند تبارک و تعالی است. علت معطی الوجود است، علت معطی الوجود در برابر او کفران به معنای وجودی، همه چیز را دایره مضیق بگیرد، به نظر می‌آید در آن دایره مضیق، با چند قید حکم الزامی هست، الزام به قبح کفر و وجوب شکر و آن با این قیود است؛ در اینجا الزام وجود دارد به شکر و قبح کفران. آنجا علت معطی الوجود باشد یعنی تمام وجود شخص از یک منعمی ناشی شده باشد. علت معطی الوجود یک قید است و کفران هم به معنای وجودی بگیریم، یعنی نفی آن، یک نوع مقابله با آن، ای حتماً قبیح صددرصد است، عقل مستقل می‌گوید این حکم وجود دارد، حرمت کفران در برابر معطی الوجود، یا نعمت اعطای او و کمالات او را قلب بگوید بیخود این کار را کرده است و احیاناً در زبان جاری بکند، این کفران به معنای وجودی. این نکته قطعی است که در این درجه ناسپاسی قلبی یا زبانی در برابر اعطاء وجود و کمالات، این امر قبیح است و در حد الزامی است. یعنی قبح الزامی دارد. این نقطه متیقنی است که بعید نیست عقل به این حکم می‌کند.